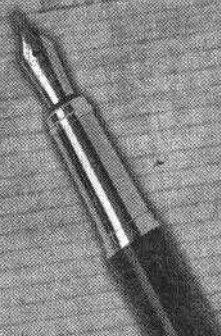




تابنا شام

مشاهده کتاب

میسون کوری / شیوا مقانلو
DAILY RITUALS
MASON CURRY



Currey, Mason

ISBN 978-600-182-142-4

How Artists work daily rituals

فیبای مختصر این مدرک در آدرس <http://opac.nia.ir> قابل دسترسی است.

۳۷۶۶۰۵۱

کوری، میسون

بام تا شام مشاهیر

کتابسرای تندیس، ۱۳۹۳

عنوان اصلی:

مقائلو، شیوا - مترجم.

کتابخانه ملی ایران



کتابسرای تندیس

تهران، خیابان ولی عصر زسیده به استاد مطهری شماره ۱۹۷۷

تلفن: ۸۸۸۹۲۹۱۷ - ۸۸۹۱۳۸۷۹ دفتر: دورنگار و تلفن: ۸۸۹۱۳۰۲۸ - ۸۸۹۱۳۰۸۱

WWW.ketabsarayetandis.com Email: info@ketabsarayetandis.com

بام تا شام مشاهیر

نویسنده: میسون کوری

مترجم: شیوا مقائلو

ویراستار: گودرز پایکوب

صفحه‌آرا: اکرم سرساخ

چاپ اول: بهار ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۰۰۰

چاپ: غزال

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸۶۰۰۱۸۲۰۱۴۲-۴

ISBN: 978-600-182-142-4

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

مقدمه‌ی نویسنده

یک سال و نیم تمام هر روز صبح ساعت ۵:۳۰ از خواب برخاستم، مسواک زدم، یک فنجان قهوه درست کردم و پای میر کارم نشستم تا بنویسم و توضیح دهم که چطور برخی از بزرگ‌ترین متفکران چهار قرن گذشته دقیقاً با همین شیوه کارشان را پیش می‌بردند: چطور هر روز وقت‌شان را تنظیم کردند تا بهترین آثارشان را خلق کنند و چطور برای خودشان تقویم‌های کاری تعیین کردند تا خلاق و پویا باشند. امیدوار بودم با نوشتن در مورد جزئیات معمولی و اثبات شده‌ی زندگی روزمره‌ی سوزه‌هایم - چه موقع می‌خوایدند و چه موقع کار می‌کردند و چه موقع عصبانی می‌شوند - زاویه‌دیدِ داستانی در مورد شخصیت فردی و شغلی‌شان به دست بیاورم تا تصویری سرگرم‌کننده و غیریکنواخت از آن هنرمند در مقام خالق عادات کاری‌اش رسم کنم. ژان آنتلم بریا ساوارین خوراک‌شناس فرانسوی یک بار نوشت: «به من بگو چه می‌خوری تا بگویم که هستی.» من هم می‌گویم به من بگو چه ساعتی غذا می‌خوری و چرت بعدش را کی می‌زنی.

از این منظر کتاب حاضر در سطح صوت می‌گذرد: یعنی در مورد شرایط و احوال انجام کار خلاقه است و نه نفس عمل آفرینش. این کتاب بیش از معنای امر به اجرای امر می‌پردازد. اما به شکلی گریزناپذیر جنبه‌ی شخصی نیز دارد. (جان چپور معتقد بود آدم نمی‌تواند حتا یک نامه‌ی اداری را بدون لو دادن شخصیت درونی‌اش بنویسد: و آیا درست فکر نمی‌کرد؟) اهداف درونی‌تر من از نگارش این کتاب پرداختن به مسائلی است که در زندگی خودم هم با آن‌ها در جنگ و جدال هستم: چطور می‌توانید کاری خلاقه و معنادار بیافرینید و در عین حال زندگی‌تان را هم بچرخانید؟ آیا بهتر است خودتان را کاملاً وقف یک پروژه کنید یا بخش کوچکی از روز را به آن اختصاص دهید؟ و اگر وقت کافی برای چیزهایی که در آرزوی انجام‌شان هستید، نباشد آیا می‌بایست از برخی چیزها دست بکشید (خوابیدن، کسب درآمد و داشتن منزلی پاکیزه) یا می‌توانید فعالیت‌های‌تان را محدود کنید تا در زمان کمتر، کار بیشتری انجام دهید و همان‌طور که پدرم همیشه به من می‌گوید «با هوشمندی بیشتر کار کنید نه با سختی بیشتر؟» کلی‌تر بگویم: آیا خلاقیت و زندگی راحت با هم جمع‌ناپذیرند یا مخالفش صدق می‌کند: یعنی داشتن حداقلی از رفاه روزمره پیش‌نیاز ادامه یافتن کار خلاقه است؟

و انمود نمی‌کنم که در صفحات ذیل به این پرسش‌ها پاسخی داده‌ام - احتمالاً بعضی‌هایشان را نمی‌توان جواب داد یا نمی‌توان به شکل فردی و با استدلال سست و بی‌ثبات فردی حل‌شان کرد - اما کوشیده‌ام مثال‌هایی به دست آورم از این‌که طیفی از درخشان‌ترین و موفق‌ترین افراد چطور با اکثر همین چالش‌ها روبه‌رو شده‌اند. می‌خواستم نشان بدهم چطور ایده‌های خلاقه و بزرگ به پیشرفت‌های کوچک روزانه برگردان می‌شوند: چطور عادت کاری انسان بر خود آن کار تأثیر می‌گذارند و برعکس.

عنوان کتاب آداب روزانه^۱ است اما تمرکز اصلی من هنگام نوشتنش در واقع ثبت روال کاری آدم‌ها بوده است. این کلمه به نوعی بر روزمره‌گی و حتا فقدان تفکر آگاهانه اشاره دارد. تعقیب یک روال یعنی انجام خودکار یک عمل. اما روال روزانه‌ی یک نفر در واقع انتخاب یا مجموعه‌ای از انتخاب‌های او نیز هست. از جهتی داشتن روال می‌تواند به معنای سازوکار سنجیده و درستی باشد برای استفاده‌ی بهینه از منابع محدود؛ وقت (محدودترین منبع) و به همان اندازه نیروی اراده انضباط درونی و خوش‌بینی. یک روال خشک و منظم جاده‌ی مشخص و پاخورده‌ای پیش پای انرژی‌های ذهنی فرد می‌گذارد و از سنگینی حس و حال‌های لحظه‌ای کم می‌کند این یکی از موضوعات مورد علاقه‌ی ویلیام جیمز بود. به نظر او شما تمایل دارد تا بخشی از زندگی‌تان را روی هدایت خودکار قرار دهید و معتقد بود ما با شکل دادن به عادات خوب می‌توانیم «ذهن‌مان را آزاد کنیم تا به سوی حوزه‌های عملی مورد علاقه‌مان حرکت کند.» کنایه آمیز این که جیمز خودش آدمی بسیار اهل دفع‌الوقت بود و نمی‌توانست از یک تقویم کاری منظم متابعت کند.

بر حسب تصادف، حمله‌ی شدید یکی از همین تنبلی‌ها و دفع‌الوقت‌ها منجر به خلق این کتاب شد. یک بعد از ظهر یکشنبه از ماه ژوئیه سال ۲۰۰۷ تک و تنها در دفتر خاک‌گرفته‌ی یک مجله‌ی کوچک معماری که برایش کار می‌کردم نشسته بودم و سعی داشتم برای فردا داستانی سرهم کنم. اما به جای پرداختن به کار و نهایتاً خلاصی از موضوع، نیویورک تایمز را آنلاین می‌خواندم و لیوان‌های مکعبی اسپرسویم را با وسواس در آشپزخانه می‌شستم و کلاً روزم را تلف می‌کردم. مخمسه‌ای تکراری بود. من یک «آدم روزکار» کلاسیک هستم و می‌توانم در ساعات اولیه‌ی روز تمرکز کافی داشته باشم اما بعد از ناهار کاملاً بلااستفاده‌ام. آن روز بعد از ظهر هم برای این که با این میل

شدید و زشت نسبت به دفع الوقت (کی دوست دارد هر روز ۵:۳۰ صبح بیدار شود؟) بهتر کنار بیایم شروع کردم به جستجو در اینترنت برای کسب اطلاعاتی در مورد روش و تقویم کاری نویسندگان دیگر. پیدا کردنش آسان و بسیار سرگرم کننده بود و به نظرم رسید کسی باید این حکایات جالب را یکجا جمع آوری کند: بنابراین همان بعد از ظهری وبلاگ آداب روزانه را باز کردم (داستان روزنامه هم فردا صبح و با جدیتی لحظه‌ی آخری ناشی از ترس نوهفته شد.) و حالا این کتاب ...

مطالب وبلاگ نامنظم و تصادفی بود. صرفاً هر وقت در زندگی نامه‌ها، نمایه مجلات، آگهی‌های ترحیم روزنامه‌ها و امثالهم به توضیحاتی در مورد روال زندگی افراد بر می‌خوردم آن‌ها را در وبلاگ می‌نوشتم. اما برای این کتاب مجموعه تحقیقات مفصل‌تری را جمع آوری کرده و در عین حال کوشیده‌ام تنوع و ابجازی را که عامل آن جذابیت اولیه بود حفظ کنم. تا حد امکان اجازه داده‌ام سوژه‌هایم خودشان صحبت کنند: با ذکر نقل قول‌های‌شان در نامه‌ها و خاطرات و مصاحبه‌های‌شان. در موارد دیگر چکیده‌ای از روال روزمره‌شان را از منابع دست‌دوم تهیه و به هم وصله کرده‌ام. اگر هم نویسنده‌ی دیگری عصاره‌ای ناب از آداب کاری سوژه‌اش به دست داده همان را به شکل مشروح نقل کرده و نخواسته‌ام شخصاً آن را از نو طرح کنم. همین‌جا باید خاطرنشان کنم که وجود این کتاب بدون تحقیقات و نوشته‌های صدها نفر زندگی‌نامه‌نویس و خبرنگار و محقق که از آثارشان کمک گرفته‌ام ناممکن می‌بود.

برای همسان‌سازی این مدخل‌ها همیشه بخشی از مقاله‌ی وی.اس پرچت (مورخ سال ۱۹۴۱) را به خودم یادآوری کرده‌ام. پرچت با نوشتن مطلبی در مورد ادوارد گیبون به تلاش‌های چشمگیر این مورخ بزرگ انگلیسی اشاره می‌کند: این که گیبون حتا در حین خدمت نظامی‌اش ترتیبی می‌داد تا فرصتی برای انجام کارهای علمی‌اش پیدا کند: در مشق‌های نظام کتاب هوراس را با

خود حمل می‌کرد و در چادر ارتشی‌اش الاهیات مسیحی یا پاگانی می‌خواند. بریجت می‌نویسد: «آدم‌های بزرگ کم‌وبیش کاملاً شبیه هم از آب در می‌آیند. آن‌ها هیچ‌گاه کار را متوقف نمی‌کنند و هرگز یک دقیقه را هم از دست نمی‌دهند. و این خیلی یأس‌آور است.»

و کدام نویسنده یا هنرمند پرشور نباید گاهی این احساسات قوی را تجربه کند؟ توجه به دستاوردهای بزرگان قبلی به طرز متناوبی هم تشویق‌کننده و هم مأیوس‌کننده است. اما البته بریجت هم اشتباه می‌کرد. به ازای هر گیبون سرخوش و سخت‌کوشی که بی‌توقف کار کرده و ظاهراً از هر شک و تردید و بحران اعتماد به نفسی که در تعقیب ما آدم‌های فانست، رها بوده یک ویلیام جیمز یا فرانتس کافکا هم وجود دارد؛ متفکران بزرگی که وقت تلف می‌کردند بیهوده منتظر جرقه‌ی الهام می‌نشستند وقفه‌های شکنجه‌آور را تجربه می‌کردند وقت‌گذرانی می‌کردند و اسیر چنگال شک و ناامنی بودند. در واقعیت اکثر آدم‌های این کتاب جوری در میانه قرار می‌گیرند: به کار روزانه پایبنداند، اما هیچ‌گاه کاملاً از روند پیشرفت‌شان مطمئن نیستند. و همیشه حواس‌شان به روزهای کار نکردن که نوار پیروزی را برمی‌گرداند، هست. همه‌ی آن‌ها برای انجام کارهای‌شان زمان می‌سازند. اما این که چطور زندگی‌شان را سر و سامان می‌دهند تا از پس این کار برآیند تنوع بی‌نهایتی دارد.

و این کتاب در مورد همین روش‌های متنوع است. و من امیدوارم که با خواندنش بیش از نومید شدن جرأت و امید پیدا کنید. اغلب به خطی از نامه‌ای فکر می‌کنم که کافکا در سال ۱۹۱۲ برای محبوبش فلیسه بائر فرستاد. او مأیوسانه از زندگی در مضایقه و شغل روزمره‌ی بی‌روحش شکایت می‌کند که «زمان کوتاه است قدرت من محدود کار اداره وحشتناک و آپارتمان شلوغ؛ و اگر زندگی به شکل معمول و مطبوعی میسر نیست پس باید سعی کرد با شگردهایی ظریف راه را از میان این موانع باز کرد.» طفلی کافکا! اما کدام یک از ما می‌تواند انتظار یک زندگی مطبوع و معمول را داشته باشد؟ برای اکثر ما

اکثر اوقات زندگی سخت و پرتلاست؛ و شگردهای ظریف کافکا آنچنان هم راه حل نهایی و مطلوبی نیست. پس زنده باد باز کردن راه از میان دل مشکلات.

www.ketab.ir